

## آیا امیر المؤمنین علیه السلام ، از خلفا تمجید کرده است ؟

### توضیح سؤال :

1. حضرت علی در فرازی از سخنان خویش برهر سه خلیفه پیش از خود و بنیان انتخاب آنها درود فرستاده و می فرماید:

«من با قومی بیعت کرده‌ام که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده‌اند و مفاد بیعت من با آنها همان است که با سه خلیفه قبلی بوده است. نه آنانکه در اینجا حاضرند و نه آنانکه غایبند حق انتخاب خلیفه‌ای جز خلیفه منتخب مردم را ندارند و حق تشکیل شوری منحصر برای مهاجرین و انصار است. و اگر بر هر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند، آن شخص مورد پسند و رضای خداوند نیز هست. و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد و یا بدعتی ایجاد کند شوری وی را به عدالت و بازگشت به مسیر حق و پیروی از منهج مؤمنان خدا خواه توصیه می‌کند، و در صورت بازنگشتن به منهج صحیح، با وی مبارزه می‌کنند و خداوند نیز وی را به سرپرستانی دیگر غیر از خود وامی‌گذارد»

2. امام علی -رضی الله عنه- می فرماید : (سوگند به جانم که منزلت آن دو (ابوبکر و عمر) در اسلام بسیار والاست و رحلت و کوچ آنها به آخرت، لطمه سنگین و درد شدیدی برای اسلام می‌باشد، خداوند آنان را رحمت کند و به نیکوترین شیوه پاداش دهد .

3. امام علی -علیه السلام- در ستایش حضرت عمر -رضی الله عنه- می فرماید :

«پاداش نیک فلانی (عمر -رضی الله عنه) نزد خداست، زیرا کجی را راست کرده و بیماران را مداوا ساخت، سنت را برپاداشت و فتنه و بدعت) را پشت سر انداخت و در حالی از دنیا رفت که دامانش پاکیزه و وجودش کم عیب بود. به خیر دنیا رسید و از شر آن گریخت. طاعت حق را بجای آورد و آنگونه که شایسته بود تقوا گزید «

### پاسخ سؤال اول :

ما پیش از این به شبهه بیعت امیر المؤمنین علیه السلام و سخنانی که آن حضرت در نامه ششم نهج البلاغه خطاب به معاویه نوشته‌اند ، به صورت مفصل پاسخ داده ایم، لطفاً به این آدرس مراجعه فرمایید:

<http://valiasr-aj.com/fa/page.php?bank=question&id=449>

### پاسخ سؤال دوم :

امام علی -رضی الله عنه- می فرماید : (سوگند به جانم که منزلت آن دو (ابوبکر و عمر) در اسلام بسیار والاست و رحلت و کوچ آنها به آخرت، لطمه سنگین و درد شدیدی برای اسلام می‌باشد، خداوند آنان را رحمت کند و به نیکوترین شیوه پاداش دهد .

اولاً: این روایت در نهج البلاغه نیست؛ بلکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شافعی است و برای ما ارزش ندارد، وی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد:

... و ذكرت أن الله تعالى اجتبی له من المسلمین أعواناً أیده الله بهم ، فكانوا فی منازلهم عنده علی قدر فضائلهم فی الاسلام ، فكان أفضلهم - زعمت - فی الاسلام ، وأنصمهم لله ولرسوله الخلیفة و خلیفة الخلیفة ، ولعمری إن مکانهما فی الاسلام لعظیم ، وإن المصاب بهما لجرع فی الاسلام شدید ، فرمهما الله وجزاهما **أحسن ما عملاً ! ...**

شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید - ج 15 ، ص 76 ، باب فصل فی ذکر بعض مناقب جعفر بن ابی طالب .

راجع به مذهب ابن ابی الحدید به آدرس زیر مراجعه کنید .

<http://www.valiasr-aj.com/fa/page.php?bank=question&id=727>

ثانیا: در سند این روایت فردی به نام عمر بن سعد بن ابی الصید الأسدی است که از نظر علمای رجالی فردی ضعیف است. ذهبی در مورد او می‌نویسد:

**قال ابوهاتم : متروک الحدیث .**

میزان الاعتدال ج 3 ، ص 199 ، ترجمه عمر بن سعد ، رقم 6118؛ الجرح و التعديل ج 6 ، ص 112 ، باب السین ،

ترجمه عمر بن سعد الأسدی رقم 595 .

**ابوهاتم می گوید : اهادیث او را علما ترک می کنند ( کنایه از اینکه اهادیثش مورد قبول علما نیست ) .**

اما نکته ای که غفلت از آن شایسته نیست این است که (بر فرض صحت چنین نقلی) آقا امیرالمؤمنین علیه السلام این عبارات را در جواب نامه معاویه نوشته اند نامه ای که معاویه در آن حضرت را متهم به قتل عثمان می کند! و اگر کسی ذره ای از تاریخ مطلع باشد در می یابد که یکی از عناصر اصلی ترور و قتل عثمان ، خود معاویه بن ابی سفیان بوده است و معاویه برای عوام فریبی و تبرئه کردن خود در میان مردم چنین اکاذیبی را می نویسد .

## **پاسخ سؤال سوم :**

اما این که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده باشند :

«پاداش نیک فلانی (عمر - رضی الله عنه) نزد خداست، زیرا کجی را راست کرده و بیماران را مداوا ساخت، سنت را برپاداشت ...» .

این مطلب که مشار الیه این خطبه عمر بن خطاب ، باشد قابل اثبات نیست ؛ بلکه میان علما در این که مراد حضرت چه کسی بوده چند نظریه وجود دارد :

1. یکی از اصحاب حضرت امیر علیه السلام :

صبحی صالح از علمای اهل سنت - می گوید : مراد یکی از اصحاب حضرت علی علیه السلام است ، او عنوان خطبه را این گونه قرار می دهد :

**( من کلامه علیه السلام : ما یرید به بعض اصحابه )**

شرح نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 228 ، ص 350 .

**این خطبه از خطبه های علی علیه السلام است که منظور ایشان در این خطبه بعضی از اصحابش می باشد .**

در میان علمای شیعه نیز راوندی این قول را اختیار نموده است .

صاحب منهاج البراعة می نویسد :

**قال الراوندی : إنَّ علیہ السَّلَام مدح بعض اصحابه بمسْن السیرة .**

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه - میر حبیب الله الهاشمی الموسوی الخوئی - ذیل خطبه 228 نهج البلاغه .

2. مالک اشتر نخعی :

شیخ حبیب الله خوبی می نویسد:

**فلا یبعد أن یكون مراده علیه السَّلَام هو مالک بن المرث الأشتر ...**

**بعید نیست که مراد حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر باشد .**

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه ، ذیل خطبه 228 نهج البلاغه .

3. تعریض به عثمان :

جارودیه ( یکی از فرق زیدیه ) می گویند که مراد حضرت تعریض به عثمان است .

ابن ابی الحدید می نویسد :

**واما الجارودية من الزيدية فيقولون : انه كلام قاله في أمر عثمان أفرجه مفرج الذم له ، والتنقص لأعماله ، كما**

**یمدح الان الأمير المیت فی أيام الأمير المی بعده ، فيكون ذلك تعريضا به .**

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 3 .

«بارودیه» که گروهی از «زیدییه» هستند معتقدند که امام علی علیه السلام این سخن را درباره «عثمان» گفته است، و در واقع مضرت در مقام انتقاد از کارهای عثمان و اعتراض به او این جملات را بیان نموده است همانطور که به جهت تعریض بر ماکم ماکم فعلی، ماکم گذشته را مدح می کنند.

4. عمر بن خطاب از باب تقیه :

غالب علمای شیعه می گویند که حضرت از باب توریه و تقیه این جملات را در مورد عمر بیان کرده اند .  
ابن ابی الحدید می نویسد:

أما الامامیة فيقولون : إن ذلك من التقية و استصلاح أصمابه .

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 3 .

مرحوم خوئی بعد از بیان اقوال مختلف در مورد مشار الیه این خطبه می گوید :

وسالماصل أنه على كون المكنى عنه عمر لا بد من تأويل كلامه و جعله من باب الایهام و التورية على ما جرت عليها عادة أهل البيت عليهم السلام ... سلکوا فی کلماتهم كثيرا مسلک التورية و التقية مقنا لدمائهم و دمء شيعتهم ، ميث لم يتمكّنوا من إظهار مقيقة الأمر .

منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه ، ذیل خطبه 228 نهج البلاغه .

5- عمر بن خطاب :

ابن ابی الحدید و محمد عبده ، می گویند :

أى عمر على الارجح ، نظر بهتر این است که در مورد عمر است .

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 12 ص 3 ؛ نهج البلاغه، شرح محمد عبده: 430.

ظاهرا ابن ابی الحدید این مطلب را از طبری گرفته است . طبری در تاریخش می نویسد :

مدثنا عمر قال مدثنا على قال مدثنا ابن دأب وسعيد بن خالد عن صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبه قال لما مات عمر رضی الله عنه بكته ابنه أبى مثممة فقالت واعمراه أقام الاود وأبرأ العمدة أمت الفتن وأميا السنن فرج نقى الثوب بريئا من العيب قال وقال المغيرة ابن شعبه لما دفن عمر أتيت عليا وأنا أمب أن أسمع منه فى عمر شيئا ففرج ينفذ رأسه ولميته وقد اغتسل وهو ملتئم بثوب لا يشك ان الامر يصير إليه

فقال يرمم الله ابن الفطاب لقد صدقت ابنةً ابي مئمةً لقد ذهب بغيرها ونجا من شرها أما والله ما قالت ولكن

## قوله .

تاريخ الطبری الطبری ج 3 ، ص 285 ؛ حوادث سنة ثلاث و عشرين من الهجرة ، باب من ندب عمر و رثاه .

سند روایت طبری هم ضعیف است ؛ زیرا در این سند ابن دأب وجود دارد که از نظر علمای رجال ضعیف است :

## تشخیص ابن دأب :

وقتی « ابن دأب » به صورت مطلق می آید منظور محمد بن دأب می باشد همانطوری که ابن حجر عسقلانی از استوانه های علمی اهل سنت می نویسد :

وقیل إن ابن داب الذی ذکره فلف هو عیسی بن یزید ... قلت : عیسی بغدادی کان ینادم المهدی فلف

إن کان قصده عنی مدینة المنصور وإلا فظاهر الاطلاق یدل علی أنه أراد الأول .

تهذیب التهذیب ج 9 ، ص 125 ، ذیل ترجمه محمد بن دأب ، رقم 222 .

بعضی گفته اند منظور از ابن دأب که فلف (از رجالیون اهل سنت) او را بمجال مدیث معرفی کرد ، عیسی بن

یزید است ... اما نظر من این است که عیسی بغدادی ( بن یزید بن بکر بن دأب ) از ملازمین مهدی بوده است

پس چه بسا منظور فلف ( اگر مقصودش عیسی بغدادی باشد ) از مدینه که گفت : ( ابن دأب در مدینه مدیث

جعل می کرد ) مدینه منصور (کوفه) باشد و اگر منظورش مدینه منصور (کوفه) نباشد ، اطلاق عبارت فلف

دلالت بر این دارد که منظور او محمد بن دأب است .

ابن حجر در جای دیگر می گوید :

ابن داب هو محمد .

تهذیب التهذیب ج 12 ، ص 262 ، حرف الدال .

مراد از ابن دأب محمد بن دأب است .

مزی نیز می گوید :

ابن داب ، هو : محمد بن داب .

تهذیب الکمال ج 34 ، ص 439 .

مراد از ابن دأب ممد بن دأب است .

## دیدگاه علمای اهل سنت در ضعف ابن دأب

قال أبو زرعة: ضعيف الحديث كان يكذب .

ابو زرعة می گوید : احادیث ممد بن دأب ضعیف است و وی فردی دروغگو است .

قال الأصمعي قال لي فلان الأمامر: ابن داب يضع الحديث بالمدينة

اصمعی می گوید : فلان الاممر به من گفت : ابن دأب در مدینه حدیث جعل می کرد .

تهذيب التهذيب ج 9 ، ص 125 ، رقم 222 .

ذهبی ذیل ترجمه محمد بن داب می گوید :

ممد بن داب المدینی . کذب ابن مبان ، وغیره .

میزان الاعتدال ج 3 ، ص 540 ، رقم 7498 .

ابن مبان و دیگران ممد بن دأب را تضعیف نموده اند .

و اگر مراد از ابن دأب محمد بن دأب نباشد ، ابن دأب بین محمد بن دأب و عیسی بن یزید بن بکر بن دأب مشترک است همانطوری که

ذهبی از علمای بزرگ رجال اهل سنت می گوید :

ابن دأب . هو ممد بن دأب . وعیسی بن یزید بن بکر بن دأب .

میزان الاعتدال ج 4 ، ص 591 ، رقم 10781 .

و این در حالی است که عیسی بن یزید نیز همانند محمد بن دأب فردی ضعیف است :

بخاری احادیث او را منکر می داند .

تاریخ الکبیر ج 6 ، ص 402 ، ترجمه عیسی بن یزید اللیثی المدینی ، رقم 2782 ؛ ضعفاء الکبیر - العقیلی - ج 3 ، ص 391 ، ترجمه عیسی بن یزید

المدنی ، رقم 1430 ؛ تاریخ بغداد - خطیب بغدادی - ج 11 ، ص 150 ، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر بن داب ، أبو الولید ، رقم 5845 .

ذهبی می گوید :

وكان أفباريا علامةً نسابهً ، لكن مدیته واه ... وقال البفاری وغیره : منکر الحدیث ... وقال أبو ماتم :

منکر الحدیث .

میزان الاعتدال ج 3 ، ص 328 ، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر داب الیثی المدنی ، رقم 6625 : الجرح و التعديل ج 6 ، ص 291 ، ترجمه عیسی بن یزید الیثی ، رقم 1615 .

او اخباری بود ، علامه بود و از علمای نسب شناسی به شمار می رفت ولی اهادیث او واهی و بی ارزش است ...  
بفاری و ابوماتم اهادیث او را منکر می دانند .

ابن حجر عسقلانی ذیل ترجمه مرداس بن قیس الدوسی بعد از نقل روایتی می گوید :

**عیسی أظنه بن دأب وهو كذاب .**

**گمان می کنم منظور از عیسی (در این روایت) عیسی بن دأب است که او فردی کذاب (بسیار دروغگو) است .**

الإصابة فی معرفة الصحابة ج 6 ، ص 58 ، ذیل ترجمه مرداس بن قیس الدوسی ، رقم 7903 .

ابن حجر عسقلانی ذیل ترجمه محمد بن دأب می گوید :

**وفی عیسی یقول الشاعر :**

**فذا عن مالک وعن ابن عون \* ولا ترووا اهادیث ابن داب**

**شاعر در مورد عیسی بن یزید گفته است: از مالک و ابن عون روایت نقل کنید ولی اهادیث ابن دأب**

**را روایت نکنید .**

تهذیب التهذیب ج 9 ، ص 125 ، ذیل ترجمه محمد بن دأب ، رقم 222 ؛ تاریخ بغداد - خطیب بغدادی - ج 11 ، ص 153 ، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر بن داب ، أبو الولید ، رقم 5845 .

و اما بر فرض صحت چنین نقلی ، همانطور که در روایت آمده بود این عبارات را به بنت اُبی حثمة یاد داده بودند تا برای خلیفه تبلیغ کند و به این وسیله مقداری از جرائم خلیفه کاسته شود .

دلایل بر این مدعا :

## **اعتراضات به انتخاب عمر**

1 - اعتراض مردم نسبت به خلافت عمر و خشونت او که زمینه ساز جو بدبینی مردم نسبت به عمر شده بود

## مخالفت مردم با نصب عمر

\* عن إسماعيل بن أبي خالد عن زييد ( ابن المارث ) اليامى . قال : لما مضرت أبا بكر الوفاة بعثت إلى عمر يستخلفه . فقال الناس : استخلف علينا فظا غليظا . لو قد ملكنا كان أظف وأغلظا . فماذا تقول لربك إذا لقيته

وقد استخلفت علينا عمر ؟

المصنف - ابن ابى شيبه - ج 8 ، ص 574 ، باب ( 44 ) ما جاء فى خلافة عمر بن الخطاب ؛ تاريخ المدينة - ابن شبة النميرى - ج 2 ، ص 671 ، باب أقوال الناس عن تولية عمر ... .

ابو بكر لمظه و فاتش كسى را نزد عمر فرستاد تا وی را جانشین فویش سازد، مردم اعتراض کردند وگفتند: آیا كسى را كه درشتفو و بد افلاق است مى فواهى بر ما ماکم كنى؟ او اگر بر ما ماکم شود بد افلاق تر و فشن تر فواهد شد،

چه جوابی فردای قیامت برای پروردگارت هنگام ملاقات آماده کرده ای؟

## مخالفت مهاجرین و انصار با نصب عمر

«دفل علیه المهاجرون والأنصار مین بلغم أنه استخلف عمر ، فقالوا : نراك استخلفت علينا عمر ، وقد عرفته ، وعلمت بوائقه فينا وأنت بين أظهرنا ، فكيف إذا وليت عنا وأنت لاق الله عزوجل فسألك ، فما أنت قائل؟» .

الإمامة والسياسة بتحقيق الشيرى، ج 1 ص 37، و بتحقيق الزينى : ج 1 ص 24 ، باب مرض أبى بكر و استخلافه عمر .

مهاجران و انصار پس از شنیدن خبر جانشینی عمر نزد ابو بكر رفتند وگفتند: شنیده ایم عمر را جانشینت قرار داده ای، و مال آنكه تو او را فوب مى شناسى و از شرارتهايش در بين ما آگاهى ؟ پس چرا او را جانشینت قرار داده ای تو كه بزودى پر وردگارت را ملاقات مى كنى آیا در برابر پرسش فداوند پاسفى آماده كرده ای؟

## مخالفت ، على عليه السلام ، طلحه و زبير :

دفل على أبى بكر طلحة و الزبير و عثمان و سعد و عبد الرحمن و على بن أبى طالب (عليه السلام) فقالوا: ماذا تقول لربك وقد استخلفت علينا عمر .



تاریخ مدینه دمشق: ج 44 ص 248، ذیل ترجمه عمر بن الخطاب بن نفیل ...؛ تاریخ المدینه لابن شبة النمیری: ج 2 ص 666، باب ذکر عهد ابي بكر " إلى عمر " واستخلافه إياه ووصيته إياه .

چه بسا این عبارات بعد از مرگ عمر برای برطرف ساختن این جو بدبینی بوده است .

## عمر در زمان خلافت

### عمر مایه عذاب برای اصحاب رسول خدا

در قضیه ابوموسی اشعری ابي بن کعب می گوید :

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول ذلك يا ابن الفطاب فلا تكونن عذابا على أصصاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ... .

### از رسول فدصلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: ای پسر فطاب بر یارانم عذاب مباش0

صحیح مسلم ج 6، ص 180، کتاب الآداب، باب الإستئذان؛ سنن ابی داود ج 2، ص 514، کتاب الأدب باب (138) کم مرة يسلم الرجل فى الاستئذان؛ شرح صحیح مسلم - نووی - ج 14، ص 132، کتاب الآداب، باب الإستئذان؛ فتح الباری ج 11، ص 24 و 25، کتاب الإستئذان، باب التسليم و الإستئذان ثلاثا؛ عمدة القارى - عینی - ج 22، ص 242؛ الإستذکار - ابن عبدالبر - ج 8، ص 478؛ التمهيد - ابن عبد البر - ج 3، ص 195؛ الأذکار النوویة - یحیی بن شرف النووی - ص 330، کتاب اذکار المتفرقة، باب (باب جواز التعجب بلفظ التسبیح والتهلیل ونحوهما)، حدیث 1008؛ فیض القدير شرح جامع الصغير - المناوی - ج 3، ص 228، باب (فصل فى المحلى بأل من هذا الحرف - أى حرف الهمزة -)؛ الاحکام - ابن حزم - ج 6، ص 815، باب الباب السادس والثلاثون فى إبطال التقليد .

### تازیانه عمر و رعب و وحشت مردم

قال الشعبى: «كانت دِرَّةُ عمر أهيب من سيف المجاه».

مغنى المحتاج لمحمد بن الشربینی: 4/390، حواشی الشروانی علی تحفة المحتاج: 10/134، وفيات الأعیان لابن خلکان، ج 3، ص 14.

هذه قولة مشهورة، ولها موارد كثيرة جدا، والمضمك أنهم يتجمعون بها ناسين أو متناسين أن سيف المجاه ما قام إلا ظلما وإجافا، ودره عمر أكثر منه . . وهى كلمة مق، إذ لولا فتح باب المظالم والتعدى من الأوائل لما أمكن المجاه وغيره أن يفعلوا ما فعلوا.

بحار الأنوار ج 31 - پاورقى ص 28.

شعبی می گوید: دره (تازیانه) عمر ترس ناکتر از شمشیر مجاج بود

در توضیح این سخن باید گفت: داستان مهیب بودن و هوشمشت ناک بودن تازیانه عمر بسیار مشهور است و تعجب این است که طرفداران فلیفه آنرا با افتخار نقل می کنند و گویا توجه ندارند که تشبیه آن به شمشیر مجاج و بلکه بدتر بودن آن افتخار و امتیازی را برای عمر ثابت نمی کند زیرا شمشیر مجاج جز برای ظلم و ستم و ریختن خون بنامق افراشته نشده است<sup>0</sup>

### أبو هريرة و کتمان حدیث از ترس تازیانه عمر

وإنما نشر واما فقط : لقد عرفنا أن أبا هريرة كان ممن هدده عمر بالإبعاد بسبب روايته الحديث ، وقد فضح أمم التهديدات ، كما يظهر من الآثار التالية :

روى البخارى عن سعيد المقبرى ، عن أبى هريرة قال : مفضت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعائين : فأما أمدهما فبئثته فى الناس ، وأما الآخر فلو بئثته لقطع هذا البلعوم .

صحیح البخاری: 1/38، کتاب العلم، باب حفظ العلم.

ابو هریره فقط بفشى از امدیثی را که از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیده بود بین مردم رواج داد چون از تهدید عمر ترسید و سکوت کرد<sup>0</sup> از خود او نقل است که گفت: دو ظرف (کنایه از تعداد زیاد) از امدیث رسول خدا صلى الله عليه وآله پر نموده و مفض کرد<sup>0</sup> یکی از آن دورا بین مردم ترویج و پفش کرد و اما آن دیگری را اگر برای مردم بازگو کنم منجره ام قطع خواهد شد<sup>0</sup>

قال أبو سلمة : سألت أبا هريرة : أكنت تمدت فى زمان عمر هكذا ؟ قال أبو هريرة : لو كنت أمدت فى زمان عمر - مثل ما أمدتكم - لضربنى بمخفقته .

تذكرة الحفاظ: 1/7.

ابو سلمه می گوید: از ابو هریره سؤال کردم: آیا تو زمان عمر هم اینگونه مدیث نقل می کردی ؟ گفت: اگر در زمان او این چنین مدیث نقل می کردم از شکنجه و تازیانه عمر در امان نبودم<sup>0</sup>

وقال أبو هريرة : لقد مددتم بأما ديت لو مددت بها زمن عمر لضربني بالدرء.

جامع بيان العلم لابن عبد البر: 348 ح 1694. (2/121).

ابو هريره مي گويد: اما ديتي كه امروز براي شما نقل مي كنم اگر در زمان عمر آن را نقل مي كردم از دره عمر بي بهره نمي ماندم0

روي ابن عساکر عنه قال : ما كنا نستطيع أن نقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متى قبض عمر، قال أبو سلمة: فسألته بم؟ قال كنا نفاف السياط وأوماً بيده إلى ظهره.

تاريخ مدينة دمشق: 67/344، رواه ابن كثير في البداية والنهاية: 8/115، من دون كلام أبي سلمة.

ابن عساکر و ابن کثير از ابو هريره نقل مي کنند كه گفت : از ترس بازداشت شدن بوسيله عمر، ما قدرت و جرات نداشتيم بگويم: قال رسول الله ، پرسيدم: چرا؟ گفت: از ترس تازيانه عمر، سپس به پشتش اشاره كرد، كنايه از شلاقيهاي كه بر پشت و پهلو نواخته مي شده0

كان يقول: إني لأمدت أما ديت لو تكلمت بها في زمان عمر أو عند عمر، لشجّ رأسي.

البداية والنهاية: 8/115.

و نیز ابوهريره مي گفت: امروز اما ديتي نقل مي كنم كه اگر در زمان عمر آنرا نقل مي كردم سره شكسته مي شده0

### ترس ابن عباس از اظهار نظر در زمان عمر

وقيل لابن عباس لما أظهر قوله في العول بعد موت عمر - ولم يكن قبل يظهره - : هلا قلت هذا وعمر مي؟

قال : هبته ، وكان امراً مهيباً.

شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 173 - 174.

از ابن عباس كه پس از مرگ عمر نظرش را در باره عول (زياد آمدن ميراث بر سهام) بيان کرده بود سؤال کردند كه چرا در زمان عمر نگفتي؟ گفت: از عمر ترسيدم0

## ترس ابن عباس از پرسیدن حکم شرعی

روی البفاری: یاسنده عن عبيد بن مدين، انه سمع ابن عباس رضي الله عنهما يمدت انه قال مكثت سنه اريد ان اسأل عمر بن الخطاب عن آية، فما استطيع ان أسأله هيبة له، متى فرج حاجاً ففرجت معه فلما رجعت وكنا ببعض الطريق عدل إلى الأراك لماجة له قال: فوقف له متى فرغ سرت معه فقلت يا أمير المؤمنين من اللتان تظاهرتا على النبي صلى الله عليه وسلم من أزواجه فقال تلك مفضة وعائشة. قال فقلت والله إن كنت لأريد أن أسألك عن هذا منذ سنه، فما استطيع هيبة لك.

صحيح البخارى: 6/69، ح 4913، كتاب التفسير، باب تبنى مرضاة أزواجك.

بفاری به سندش از عبید بن مدين واو از ابن عباس نقل می کند که گفت: از ابن عباس شنیدم که گفت: مدت یک سال منتظر بودم تا درباره آیه ای از قرآن از عمر مطالبی به پرسم ولی می ترسیدم تا اینکه برای زیارت خانه فدا به طرف مکه حرکت کرد من نیز با وی همراه شدم ودر وقت بازگشت از سفر حج دربین راه برای انجام کاری از راه کناره گرفت و به طرف درخت اراک رفت، تا وقت بازگشتنش به انتظار ماندم ، وقتی که بازگشت، گفتم: آن دو زن که بر آزار واذیت رسول خدا صلی الله علیه وآله هم پیمان شدند چه کسانی بودند؟ گفت: مفضه وعائشه<sup>0</sup> گفتم: به فدا سوگند، دو سال است که می فواهم در باره این آیه از تو به پرسم ولی از ترس

چیزی نگفتم<sup>0</sup>

مشابه حدیث قبل ابن عبد البر نیز از ابن عباس نقل کرده است که گفت :

مكثت سنتين أريد أن أسأل عمر بن الخطاب عن حديث ما يمنعني منه إلا هيبة متى تفلت في حج أو عمره في الأراك الذي ببطن مر الظهران لماجته فلما جاء، وقلوب به قلت يا أمير المؤمنين أئى أريد أن أسألك عن حديث منذ سنتين ما يمنعني إلا هيبة لك قال فلا تفعل إذا أردت أن تسأل فسلى فإن كان منه عندى علم أفبرتك وإلا قلت لا أعلم فسألت من يعلم قلت من المرأتان اللتان ذكرهما إنيهما تظاهرتا على رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عائشة ومفضة.

جامع بيان العلم وفضله، ج 1، ص 112، فتح القدير، ج 1، ص 14، ص 26، تفسير القرطبي، ج 1.

## خشونت عمر و ارتداد جبله بن ایهم

وعمر هو الذى أغلظ على جبله بن الأيهم متى اضطره إلى مفارقة دار الهجرة ، بل مفارقة دار الاسلام كلها ، وعاد مرتدا دافلا فى دين النصرانية ، لأجل لطمه لطمها . وقال جبله بعد ارتداده متندما على ما فعل:

تنصرت الأشراف من أجل لطمه

وما كان فيها لو صبرت لها ضرر !

فيا ليت أمى لم تلدنى ولتتنى

رجعت إلى القول الذى قاله عمر

شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 183.

جبله بن ایهم از جمله کسانی است که سفتگیریها وسیلی فورندش از عمر او را وادار به فرار از سرزمین اسلام و خارج شدن از دین اسلام و نصرانی شدن نمودوبه اصطلاح مرتد شد، و هموست که پس از ارتدادش وبا ندامت و پشیمانی می گفت: بزرگان به جهت یک سیلی ترک مذهب نموده و نصرانیت را بر می گزینند که اگر در برابر آن صبر میکردند ضرری نداشت، ایگاش مادر مرا نمی زائید و ایگاش آنه عمر گفت قبول می کردم 0

## زنی از ترس عمر به خود ادرار کرد

عبد الرزاق عن ابن عيينة عن الأعمش عن إبراهيم قال : طاف عمر بن الخطاب في صفوف النساء ، فوجد ريما طيبة من رأس امرأة ، فقال : لو أعلم أيتكن هي لفعلت ولفعلت ، لتطيب إمدانك لزوجهها ، فإذا فرجت لبست أطمار (ثوب البالي) وليدتها (أمة).

قال : فبلغني أن المرأة لتي كانت تطيب، بآلت في ثيابها من الفرق (أى الفوف).

المصنف لعبد الرزاق، ج 4، ص 373 - 374 ح 8117 .

عمر در بین صفهای بانوان عبور می کرد، بوی فوشی از یکی از فانمها به مشامش رسید، گفت: اگر می دانستم که کدام زن فودش را فوشبو کرده است با وی چنین وچنان می کردم، شما زنان باید فودتان را برای همسرتان فوشبو کنید و هنگام بیرون آمدن از منزل لباسهای کهنه به پوشید0

راوی می گوید: شنیدم زنی که فودش را فوشبو کرده بود از ترس فودش را نجس کرده بود0

### زنی از ترس عمر سقط جنین کرد

استدعی عمر امرأة لیسألها عن أمر - وکانت ماملًا - فلشده هیته ألفت ما فی بطنها فأجهضت به جنینا میتا ، فاستفتی عمر أكبر الصمابه فی ذلك ، فقالوا : لا شیء علیک إنما أنت مؤدب . فقال له علی علیه السلام : إن كانوا راقبوك فقد غشوک ، وإن كان هذا جهد رأيهم فقد أخطأوا علیک غرة - یعنی عتق رقبة - فرجع عمر والصمابه إلى قوله.

سیره عمر لابن الجوزی: ص 125، (ص 117) جامع بیان العلم لابن عبد البر: ص 306 ح 1537، کنز العمال: 15/84 ح 40201، المصنف: 9/458 ح 18010، السنن الكبرى للبيهقي: 6/123، والسيوطی فی جمع الجوامع كما فی ترتیبه (7/300) نقلا عن عبدالرزاق، والبيهقي، شرح نهج البلاغة: 1/174 خطبة 3.

عمر زنی باردار را امضار کرد تا از وی چیزی به پرسد آن زن از ترس عمر جنینش را سقط کرد0

از فقیهان و بزرگان دین در باره این موضوع پرسش نمود ، گفتند: چیزی بر تو نیست، زیرا تو پرسشگر و آموزگاری0

علی علیه السلام فرمود: اگر این فقیهان موقعیت و جایگاه تو را رعایت کرده اند پس تو را گمراه ساخته اند و اگر آنچه فتوا داده اند نتیجه اجتهاد آنان باشد به فطرت رفته اند ، پس باید یک بنده آزاد کنی ، عمر و اصحاب فتوا سفن و فتوای علی علیه السلام را پذیرفته و در برابر آن تسلیم شدند0

عبد الرزاق عن معمر عن مطر الوراق وغيره عن المسن قالت : أرسل عمر بن الخطاب إلى امرأة مخيبة كان يذفل عليها ، فأنكر ذلك ، فأرسل إليها ، فقيل لها : أجيبي عمر ، فقالت : يا ويلها ما لها ولعمر ! قال : فبينما هي في الطريق فزعت ، فضربها الطلق ، فدفلت دارا فألقت ولدها ، فصاح الصبي صيتمين [ثم مات]، فاستشار عمر

أصماب النبی صلی الله علیه وسلم ، فأشار علیه بعضهم أن لیس علیک شیء ، إنما أنت وال ومؤدب قال :  
وصمت علی ، فأقبل علیه ، فقال : ما تقول ؟ قال : إن كانوا قالوا برأيهم فقد أخطأ رأيهم ، وإن كانوا قالوا فی  
هواک فلم ینصموا لک ، أری أن دیته علیک ، فإنک أنت أفرغتها وألقت ولدها فی سببک ، قال : فأمر علیا أن  
یقسم عقله علی قریش ، یعنی يأخذ عقله من قریش ، لأنه خطأ.

المصنف، ج 9، ص 458 - 459 ح 18010، کنز العمال، ج 15، ص 84 ح 40201..

عمر زنی را اضرار کرد، آن زن پس از شنیدن خبر فریاد زد: وای بر من مرا با عمر چکار!

در بین راه که می آمد ناگهان درد زایمان آن زن را فرا گرفت واردخانه ای شد فرزندش را به دنیا آورد ؛ اما آن  
کودک دو بار فریاد زد و مرد ، عمر با اصماب پیامبر مشورت کرد ، گفتند : بر تو چیزی نیست چون تو والی  
وآموزگار مردم هستی<sup>0</sup> علی علیه السلام نیز ساکت نشسته بود ، عمر از علی پرسید ، فرمود : اگر آنچه گفتند  
رای و نظر آنان باشد به خطا رفته اند و اگر از روی ترس باشد رای آنان دوستانه نخواهد بود ، نظر من این است  
که دیه این کودک بر عهده تو است ؛ چون تو سبب ترس وومششت زن ودر نتیجه سقط و مرگ بچه اش شده ای<sup>0</sup>  
قال البیهقی: وقیل بعث عمر بن الخطاب رضی الله عنه إلى امرأة فی شیء بلغها عنها فأسقطت فاستشار فقال  
له قائل أنت مؤدب فقال له علی إن کان اجتهد فقد أخطأ وان لم یجتهد فقد غش - علیک الدیة.

السنن الکبری، ج 6، ص 123.

بیهقی می گوید: نقل است که به عمر فریاد دادند : زنی اعمال ناشایستی مرتکب می شود ، دنبال وی فرستاد ،  
زن تا فریادش شد جنینش را سقط کرد ، عمر مشورت کرد گفتند : بر تو چیزی نیست چون تو قصدت تربیت افراد  
است ، علی علیه السلام فرمود : این مکم اجتهادی و اشتباه است و اگر با هدف اجتهاد نیست فیانت به تو  
است ، تو باید دیه این بچه را به پردازی<sup>0</sup>

واستدعی عمر امرأة لیسألها عن أمر وکانت ماملًا ، فلشده هیبته ألقت ما فی بطنها ، فأجهضت به جنینا میتا  
، فاستفتی عمر أكابر الصمابه فی ذلك ، فقالوا : لا شیء علیک ، إنما أنت مؤدب ، فقال له علی علیه السلام : إن

كانوا راقبوك فقد غشوك ، وإن كان هذا جهد رأيهم فقد أفضتوا عليك غرة - یعنی عتق رقبة - فرجع عمر  
والصمابه إلى قوله.

شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 174.

ابن ابی المدید می نویسد: عمر زنی مامله را که از افباری در باره او شنیده بود امضار کرد تا از وی پرس و جو  
نماید. آن زن از ترس عمر بچه اش سقط شد ، عمر از بزرگان صمابه مکم مساله را پرسید، گفتند: تو جرمی  
مرتکب نشده ای هدف تو تادیب آن زن بوده است<sup>0</sup> علی علیه السلام فرمود: اگر به جهت فوش آیند تو این  
چنین فتوا داده اند یقین بدان که تو را گمراه کرده اند، واگر واقعا فتوای علمی آنان است اشتباه کرده اند  
وظیفه تو دیه دادن است و آن آزاد نمودن یک برده است، عمر و صمابه فتوای علی علیه السلام را قبول کردند<sup>0</sup>

## نهی از گریه

زمانی که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند زنان و اهل و عیال رسول خدا مشغول گریه و عزاداری بودند در  
این هنگام عمر در حضور پیامبر خدا شروع کرد به تازیانه زدن آنها که با مخالفت شدید رسول خدا مواجه شد . به این عبارات توجه کنید :

## تک زدن اهل و عیال رسول الله

عن ابن عباس قال : لما ماتت زينب بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال رسول الله صلى الله عليه  
وسلم : ألمقوها بسلفنا الفير عثمان بن مظعون فبكت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فأخذ رسول الله  
صلى الله عليه وسلم يده وقال : مهلا يا عمر دعهن يبكين ، وإياكن ونعيق الشيطان . إلى أن قال : و قعد  
رسول الله صلى الله عليه وسلم على شفير القبر وفاطمة إلى جنبه تبكى فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يمسح  
عين فاطمة بثوبه رمة لها .

مسند أحمد 1 ص 237 ، 335 ، مستدرک الحاکم 3 ص 191 و صححه وقال الذهبی فی تلخیص المستدرک : سنده صالح ، مسند أبی داود الطیالسی  
ص 351 ، الاستیعاب فی ترجمه عثمان بن مظعون ج 2 ص 482 ، مجمع الزوائد 3 ص 17 . وأخرج البيهقي في السنن الكبرى 4 ص 70  
زمانی که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمودند فدائند او را به سلف فیر و نیکوی ما ( یعنی ) عثمان بن مظعون ملامق نمود . وقتی پیامبر خدا این



عبارت را فرمودند زنان بر مصیبت وفات زینب گریستند ، در این هنگام عمر با تازیانه‌ای که در دستش بود در مضمور رسول خدا شروع به زدن زنان کرد که با برافروختن تند پیامبر رحمت مواجه شد ، مضرت تازیانه را از او گرفتند و فرمودند آرام باش تو را با این زنها چکار ؛ بگذار گریه کنند ، و ای زنان شما هم از ناله های شیطنی ( ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است ) بر مذر باشید ... ( تا آنجا که ابن عباس می گوید ) رسول خدا صلی الله علیه ( و آله ) و سلم کنار قبر زینب نشستند و فاطمه زهرا ( سلام الله علیها ) در کنار پدر بزرگوارش بر مصیبت فواهرش زینب می گریست و پیامبر رحمت اشک های دردانه هستی را با لباس مبارکش پاک می نمود .

عن ابن عباس قال : بکت النساء علی رقیة ( بنت رسول الله ) رضی الله عنها فبعل عمر رضی الله عنه ینهاهن  
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم : مه یا عمر . قال : ثم قال : إیاکن ونعیق الشیطان فإنه مهما یکن من العین والقلب فمن الرمة ، وما یكون من اللسان والید فمن الشیطان - قال : وجعلت فاطمة رضی الله عنها تبکی علی شفیر قبر رقیة فبعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح الدموع علی وجهها \* بالید . أو : قال : بالثوب .

( زمانی که رقیه (دفتر رسول خدا) از دنیا رفت ) زنان و اهل بیت پیامبر بر مصیبت از دست دادن رقیه گریستند در این هنگام عمر در مضمور رسول خدا و با وجود ایشان ، آنها را از گریه کردن نهی کرد ، رسول خدا فرمودند : ای عمر آرام باش تو را با این زن ها چکار ، سپس فرمودند : ای زنان شما هم از ناله های شیطنی ( ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است ) بر مذر باشید ؛ زمانی که در مصیبت فردی قلب ممزون شود و اشک از پیشه جاری شود ، منشأ این عمل رحمت و شفقت و مهر و محبت انسان است و عملی که در مصیبت فردی با دست و زبان صورت بگیرد ( کنایه از صورت فراتشیدن و اعتراض به خداوند و مرفه های کفر آمیز ) از شیطان است . ابن عباس در ادامه می گوید : فاطمه زهرا ( سلام الله علیها ) کنار قبر رقیه نشستند بود و بر مصیبت از دست دادن رقیه می گریست و رسول خدا اشک های یگانه دفترش را از صورت مبارکش پاک می نمود .

مؤلف می گوید : شاید ابن عباس گفته باشد : رسول خدا اشکهای فاطمه را با لباس مبارکش پاک می نمود .

آری روزی رسول رحمت با مهر و محبت اشکهای فاطمه را از صورت ملکوتی و مبارکش پاک می کند ، ولی در واپسین روزهای وفات پدر این امت نابکار همین صورت را آماج سیلی قرار دادند و اینگونه اجر رسالت را ادا کردند .

عینی در عمده القاری می گوید :

وأخرج النسائي وابن ماجه عن أبي هريرة أنه قال : مات ميت في آل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجتمع

النساء يبكين عليه فقام عمر ينهاهن ويتردهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : دعهن يا عمر فإن العين

دامعة ، والقلب مصاب ، والعهد قريب .

عمده القاری ج 4 ، ص 87 .

نسائي وابن ماجه از أبي هريرة نقل کرده اند که گفت : شفصی از آل رسول خدا صلى الله عليه ( و آله ) و سلم از

دنیا رفت زنان آل رسول جمع شدند و در مصیبت شفص از دست رفته گریستند در این هنگام عمر بلند شد و (

با وجود رسول خدا ) آنها را از گریه کردن منع کرد و شروع به پراکنده نمودن آنها کرد ، در این زمان رسول خدا

صلى الله عليه ( و آله ) و سلم فرمود : ای عمر آنها را رها کن ، پیشمها گریان است و قلبها مصیبت زده و این

شفص نیز تازه از میان اینها رفته است .

عبدالرزاق صنعانی در المصنّف می گوید :

لما مات خالد بن الوليد اجتمع في بيت ميمونة نساء يبكين ، فجاء عمر ومعه ابن عباس ومعه الدرّة ، فقال :

يا أبا عبد الله ! ادفل على أم المؤمنين فأمرها فلتمتجب ، وأخرجهن على قال : فجعل يفرجهن عليه وهو

يضرهن بالدرّة ، فسقط فمار امرأة منهن ، فقالوا : يا أمير المؤمنين ! فمارها ، فقال : دعوها ولا مرمة لها ،

كان معمر يعجب من قوله : لا مرمة لها .

المصنّف - عبد الرزاق - ج 3 ، ص 557 ، باب الصبر ، والبكاء ، والنياحة ، حديث 6681 ؛ كنز العمال ج 15 ، ص 730 ، باب النياحة ، حديث 42905 .

زمانی که خالد بن ولید ( در زمان خلافت عمر ) از دنیا رفت زنان در خانه میمونه همسر رسول خدا جمع شدند و

برای او گریستند ، در این هنگام عمر تازیانه به دست به همراه ابن عباس از راه رسید و خطاب به ابن عباس

گفت : یا ابا عبدالله ! بر ام المؤمنین میمونه وارد شو و او را امر کن مجاب کند و بگو زنانی که در خانه جمع

شده اند پیش من بیایند . ابن عباس می گوید : زنان فارغ شدند و عمر آنها را با تازیانه می زد ، همینطور که عمر زنان را می زد پوشش از روی سر یکی از زنان افتاد ، به عمر گفتند : پوشش (چادرش) از سرش افتاد (رهاش کن) ، عمر گفت : شما را با او چکار؟ (بعد از این گریه ها) او اصرار می ندارد .

عبد الرزاق عن إبراهيم بن محمد عن عبد الكريم قال : مدثني نصر بن عاصم ، أن عمر بن الخطاب سمع نوامة بالمدينة ليلا ، فأتى عليها فدخل ففرق النساء ، فأدرك النائمة فجعل يضربها بالدرّة فوقع فمارها ، فقالوا : شعرها يا أمير المؤمنين ، فقال : أجل فلا مرمء لها .

المصنف - عبد الرزاق - ج 3 ، ص 557 و 558 ، باب الصبر ، والبكاء ، والنياحة ، حديث 6682 ؛ كنز العمال ج 15 ، ص 730 ، باب النياحة ، حديث 42906 .

شبى در مدینه صدای نومه و گریه و زاری به گوش عمر بن خطاب رسید ، به دنبال صدا رفت و داخل خانه ای شد که آن صدا از آنجا بیرون می آمد و شروع به پراکنده نمودن زنان کرد ، همین که به زن نومه فوان رسید ، شروع کرد به تازیانه زدن او در این هنگام روپوش (چادر) زن نومه فوان از سرش افتاد به عمر گفتند روپوش او از سرش افتاد ، گفت : آری ولیکن این زن اصرار می ندارد .

جالب است با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش او را از این کارها نهی کرد باز هم در دوران حکومتش دست از اینکار برنداشت آن هم نسبت به زن نامحرم ! .

## عمر و کتک زدن خواهر ابوبکر

وأول من ضرب عمر بالدرّة أم فروة بنت أبي قحافة ، مات أبو بكر فتاح النساء عليه ، وفيهين أفته أم فروة ، فنهاهن عمر مرارا ، وهن يعاودن ، فأخرج أم فروة من بينهن ، وعلاها بالدرّة فهربن وتفرقن .  
كان يقال : درة عمر أهيب من سيف المجاج . وفى الصميع أن نسوة كن عند رسول الله صلى الله عليه وآله قد كثر لظطن ، فجاأ عمر فهربن هيبه له ، فقال لهن : يا عديات أنفسهن ! أتهبننى ولا تهبن رسول الله ! قلن : نعم ، أنت أغلظ وأفظا .

شرح نهج البلاغة، ج 1، ص 181.

پس از مرگ ابوبکر زنها بر مرگ او گریه می کردند عمر پندین مرتبه آنان را نهی کرد ولی گوش نمی دادند تا آنکه ام فروه دختر ابوقحافه فواهر ابو بکر را از بین زنان بیرون آورد وبا تازیانه اش او را کتک زد که بقیه زنان فرار کرده ومتفرق شدند، واو اولین کسی که بود که عمر او را با تازیانه زد

گفته می شود تازیانه عمر از شمشیر مجاح ومشتناکتر بود ، ودر فیر صمیع است که زنان در فدمت پیامبر خدا صدایشان بسیار بلند وهمهمه می کردند تا عمر وارد می شد از ترس عمر فرار می کردند به آنان می گفت : ای کسانی که به جان فودتان رحم نمی کنید آیا ازمین می ترسید واز رسول خدا صلی الله علیه وآله واهمه ندارید ؟ گفتند : آری چون تو فشن وبی رحم هستی<sup>0</sup>

حال سؤال ما این است : این فرد که تا به این حد با گریه مخالف است که در حضور پیامبر با تازیانه زنان را از گریه منع می کند و علی رغم فرمایشات پیامبر مبنی بر جواز گریه بازهم در زمان حکومتش همانطور که ذکر شد زن نامحرمی را چنان با تازیانه می زند که روپوش از سرش می افتد ، و به عبارت دیگر چنان خفقانی در زمان حکومتش بر جامعه حاکم نموده است که حتی زنان گریه کننده در خانه همسر پیامبر امنیت ندارند ، چگونه ممکن است این جو خفقان به سرعت و بلا فاصله پس از مرگ او از بین برود و فردی گریه کنان این مطالب را درباره او بعد از مرگش بگوید ؟ آیا اینها برای تبلیغات نبود ؟ آیا این کارها از قبل برنامه ریزی نشده بود ؟

## مواضع امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در مقابل عمر

با توجه به موضع حضرت امیر ع نسبت به عمر صدور چنین سخنی از آن حضرت ممکن نیست . به برخی از موضعگیریهای تند حضرت امیر علیه السلام نسبت به عمر اشاره می شود:

### 1. حضرت از همنشینی با عمر کراهت داشت

... فَأَرْسَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ أَنْ آتِنَا وَلَا يَأْتِنَا أُمَّدُ مَعَكَ كَرَاهِيَةً لِمَقْضَرِ عُمَرَ ...

صحیح البخاری کتاب المغازی باب غزوة الخيبر ج 5 ، ص 83 ، حدیث 3913 ، طبع : دارالفکر - بیروت .

... حضرت امیر علیه السلام به دنبال ابوبکر فرستاد وبخاطر اینکه از همنشینی با عمر کراهت داشت ، فرمود به او بگوئید تنها بیاید و کسی را با فودش نیارد .

## 2- امیرالمؤمنین عمر را در غگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن می داند

3302 - ... عَنْ الزُّهْرِيِّ أَنَّ مَالِكَ بْنَ أَوْسٍ مَدَّتَهُ قَالَ أَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْفَطَّابِ فَبَيَّنْتُهُ مِينَ تَعَالَى النَّهَارِ قَالَ

فَوَجَدْتُهُ فِي بَيْتِهِ جَالِسًا عَلَى سَرِيرٍ ... فَبَاءَ يَرْفَا ... فَقَالَ هَلْ لَكَ فِي عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ قَالَ نَعَمْ فَأَذِنَ لَهُمَا ... ثُمَّ

تُوْفِيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَوَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَا نِي كَادِبًا آتِمًا غَادِرًا خَائِنًا ...

صحیح المسلم کتاب الجهاد باب حکم الفیء ج 5، ص 152، طبع: دارالفکر - بیروت .

زهري از مالک بن اوس نقل می کند : عمر بن خطاب به دنبال من فرستاد پیش او رفته در حالی که روز ( فورشید ) بالا آمده بود ، دیدم بر تفتی نشسته است ... مالک بن اوس می گوید : یرفا آمد و گفت عباس (عموی پیامبر اکرم ) و علی بن ابی طالب ( صلوات الله و سلامه علیه ) آمده اند ، می فوهند پیش تو بیایند ، عمر گفت بگو بیایند ... ( سپس عمر خطاب به عباس و حضرت امیر می گوید ) ابوبکر از دنیا رفت و من فود را (جانشین رسول خدا و ابوبکر شمردم و شما دو نفر مرا دروغگو و گناهکار و پیمان شکن و خائن پنداشتید .

## 3. در قضایای خلافت ، حضرت امیر می فرمایند :

وقال عليه السلام : واعجباً أن تكون الفلاة بالصمابة ولا تكون بالصمابة والقراية . وروی له شعر فی هذا

المعنى :

فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم \* فكيف بهذا والمشثرون غيب

وإن كنت بالقربى مجبت فصيمهم \* فخيرك أولى بالنبي وأقرب

نهج البلاغة - خطب الامام على عليه السلام ج 4 ص 43 ، خطبه 190 .

( حضرت امیر در جواب ابوبکر، می فرمایند ) عجیب است مگر فلافت بمصامبت است ، و بمصامبت و قرابت و فویشاوندی نیست .

سید رضی می گوید : دو بیت شعر فوق هم در آن هنگام از آن حضرت ( علیه الصلاة و السلام ) روایت شده

است و ترجمه اش این است :

که اگر تو بواسطه اجماع امت زمام امور را در دست گرفتی ، چگونه چنین اجماعی درست است در صورتیکه اهل ملّ و عقد و مشورت ( من و بنی هاشم ) غایب بوده اند و اگر بسبب فویشی با مفاصمه جوی آنان مجّت آوردی و برتری جستی که در این صورت هم آن کس که با پیمبر نزدیکتر است باین امر سزاوارتر است .

#### 4. اعتراض به عمر و ابوبکر در غصب خلافت

ولو لا فاصّة ما كان بينه وبين عمر، لظننت أنّه لا يدفعها عنّي .

شرح نهج البلاغة: 6/95 .

اگر آن ارتباط ویژه میان ابوبکر و عمر نبود، امر خلافت را از من دفع نمی‌کردند.

در عبارت طبری آمده :

ولولا فاصّة ما بينه وبين عمر ، وأمر قد عقداه بينهما ، لظننت أنّه لا يدفعها .

المستترشد لمحمد بن جرير الطبري: 413.

آنچه که مانع خلافت من شد، همان پیمان سری بود که میان ابوبکر و عمر منعقد شده بود:

#### 5. مخالفت با سیره و روش ابوبکر و عمر

به حضرت امیر پیشنهاد دادند بعد از عمر خلیفه شود به شرط اینکه به سنت شیخین عمل کند حضرت جواب دادند من به قرآن و سنت رسول خدا و رأی خودم عمل می‌کنم . در نتیجه حضرت بخاطر عمل کردن به قرآن و سنت رسول خدا و عمل نکردن به سنت شیخین از خلافت کنار زدند .

عن عاصم عن أبي وائل قال قلت لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم عليا رضي الله عنه قال ما

ذنبى قد بدأت بعلي فقلت أبايعك على كتاب الله وسنة رسوله وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما قال فقال

فيما استطعت قال ثم عرضتها على عثمان رضي الله عنه فقبلها .

مسند احمد بن حنبل ج 1 ص 75، فتح الباری ج 13 ص 170.

ابن وائل گوید: به عبد الرهمان گفتم: چگونه با وجود شفصیتی مانند علی با عثمان بیعت کردید؟ پاسخ می‌دهد: گناه من چیست که سه مرتبه به علی پیشنهاد کردم که خلافت را به شرط عمل به کتاب فدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر بپذیرد ولی قبول نکرد. ولی عثمان زیر بار این پیشنهاد رفت .

حال چطور می شود از عمر اینگونه تعریف کنند :

**أقام الاود وأبرأ العمد أمانات الفتن وأميا السنن فرج نقى الثوب بريئا من العيب ...**

اما بخاطر عمل نکردن به سنت او خلافت را رد کنند .

چگونه می شود عمر احیاگر سنت پیامبر باشد ، در حالی که خودش اعتراف می کرد :

**متعتان مملتان كانتا على عهد رسول الله و أنا أمرهما .**

و از طرفی چطور می شود فردی اینگونه باشد :

**( أقام الاود وأبرأ العمد أمانات الفتن وأميا السنن فرج نقى الثوب بريئا من العيب )**

ولی مواضع حضرت در مورد او اینچنین باشد؟!!!!

## **نتیجه :**

از تمامی عبارات بالا بدست می آید که این مطالب اگر در مورد عمر هم باشد ، حضرت در مقام اخبار نبوده اند . بلکه یا در مقام کنایه زدن به عثمان و یا تعجب و یا استفهام و یا تقیه و یا توریه بوده اند .

**موفق باشید**

**گروه پاسخ به شبهات**

**مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)**